

افغانستان:

دولت غیر مشروع و ویتنامیزه شدن آن برای امریکا

(به سلسله بررسی دولت و جامعه در افغانستان)

مضمون سوم

انتخاب مجدد آقای کرزی و بر خورد جامعه جهانی

مسائلی که در این مضمون به بحث خواهم گرفت، نقش جامعه جهانی به رهبری امریکا در قبال دوره دوم حکومت آقای کرزی است. هنوز اعضای کابینه ی ریاست جمهوری دوم معرفی نشده که ناخشنودی های جامعه جهانی علیه آقای کرزی شروع شد.

آیکن بیری سفیر امریکا در کابل به تاریخ 12 نوامبر 2009 گفته بود که او با تقویت حضور نظامی امریکا در افغانستان مخالفت کرده است. زیرا اونسبت به شایستگی دولت به رهبری " حامد کرزی"، رئیس جمهوری، ابراز تردید کرده است.

در عین تاریخ روزنامه ی لس آنجلس تایمز، گزارشی از کابل پیرامون انتخاب مجدد آقای کرزی بچاپ رسانده بود. در آن گزارش ذکر شده بود که، انتخاب مجدد کرزی یک افتضاح کامل بوده است. در گزارش آمده که پنجاه و نه عساکر امریکایی در جنگهای ماه گذشته در حالی کشته شدند که از یک حکومت فاسد افغان که در یک پروسه انتخاباتی منجر به انتخاب مجدد حامد کرزی در دور دوم شد، حمایت می کردند.

به تاریخ ششم نوامبر 2009 گوردون براون، صدراعظم بریتانیا از فساد گسترده در افغانستان انتقاد کرده و می گوید حاضر نیست جان سربازان بریتانیایی را برای حفظ دولتی که با فساد مقابله نمی کند، به خطر بیاندازد. صدر اعظم انگلیستان اذعان کرد که نحوه برگزاری انتخابات اخیر ریاست جمهوری افغانستان مطلوب نبوده است. وی

افزود در دولت آینده افغانستان، جنگ سالاران باید کنار گذاشته شوند، پارتی بازی نقشی نداشته باشد، و انتصابات بر اساس لیاقت افراد صورت گیرد.

به تاریخ 18 نوامبر 2009 یک روز پیشتر از تحلیف آقای کرزی اداره ی شفافیت بین الملل، که یک سازمان تحقیقاتی است، گزارش سالانه ی خود را در مورد فساد در یکصد و هشتاد کشور جهان منتشر کرده است که در آن پس از سومالی، افغانستان در رده ی فاسد ترین کشورهای جهان معرفی شده بود.

1 - سرسخن

مردم افغانستان نباید به عکس العمل های ظاهری برخی از رهبران سیاسی کشور های غربی در باره حکومت آقای کرزی که در افغانستان حضور نظامی دارند، بازی بخورند. باید تاریخ و پیشینه ی هفت ساله حکومت آقای کرزی را که با پشتوانه جامعه جهانی سر پا شده است و اثرات عملکرد این حکومت را در وضع فساد فعلی مورد توجه قرار دهند.

کسب معرفت نسبت به وضع فقر و بدبختی کنونی جامعه افغانستان، بدون در نظر گرفتن سوابق این حکومت امری نا درستی است. دوران زمامداری آقای کرزی برهه ی از تاریخ تحمیلی بر ما است که ، به جای ایجاد ساختار های پایه یی در سیاست و دولت، روند مافیایی سازی اقتصادی - سیاسی را شکل بخشیده است . برای روشن شدن چگونگی این بخش از تاریخ استعماری، باید مشروعیت کنونی و سوابق ناگوار این حکومت را مورد مطالعه قرار دهیم.

2- مشروعیت حکومت کرزی

وقتی یک دولتی با بحران مشروعیت رو به رو است، یا شکی درباره صحت انتخابات وجود دارد و یا مردم به اشکال مختلف در حال اعتراض هستند، دیگر ما با تعریف یک دولت عادی و سیاسی مواجه نیستیم. حکومت آقای کرزی در داخل کشور از مشروعیت قانونی برخوردار نیست. جامعه جهانی از تقلبی که در انتخابات صورت گرفته، خوشنود نیست. شک و تردید در مشروعیت حکومت افغانستان چنان عمومیت یافته است که، هر تصمیمی که دولت در آینده بگیرد، مورد تردید واقع خواهد شد.

پذیرش و تأیید مشروعیت یک دولت مربوط با مردم است و این امر احتمالاً زمانی تحقق می یابد که، زمامداران به اصول برابری در برابر مردم احترام گذاشته و تمایزات را به عنوان واقعیت، قابل انفکاک تلقی کنند. علت اصلی بحران مشروعیت حکومت افغانستان، واقعیتی است که نشانه های خاص خود را بروز داده و این نشانه ها خوشبختانه میزان درک تعداد بیشتری از مردم را در باره ماهیت این حکومت، بالا برده است. لذا از نگاه جامعه شناسی با نگاهی به درون جامعه افغانستان در خواهیم یافت که، میزان مشروعیت حکومت آقای کرزی در داخل مرزهای افغانستان چه اندازه است؟ چه اندازه حاکمیت این حکومت به اصل برابری اهتمام دارد و عوامل بحران هویت آقای کرزی در جامعه افغانستان کدامند؟

یکی از مشکلات امروزی جامعه ما با انتخابات دوره دوم ریاست جمهوری، اگر درست ریشه یابی کنیم به طور کلی، تضادی است که ازبالاتر تفاوت بینشی و عقیدتی در "مبنای مشروعیت نظام سیاسی در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان" نهفته است. این نظام تحمیلی غربی ترکیب نامأنوسی از نوع سلطانیسم شرقی، و دموکراسی غربی است که به دلیل غیر منطقی بودن ترکیب دو اصل مختلف و تقریباً جمع نا پذیر، در بر خورد با قواعد و قوانین دیگر، موجب بروز معضلاتی در مناسبات سیاسی و اجتماعی افغانستان شده است. اگر این معضله اصلاح نشود با حضور این نظام و قانون اساسی سلطانیسم مشروط، اصل مشروعیت حاکمیت در افغانستان همیشه جنجال بر انگیزد خواهد بود.

جامعه شناس آلمانی "ماکس وبر" اصطلاح سلطانیسم را برای نخستین بار در رابط سلاطین عثمانی استفاده کرده است. او در مورد این مدل توضیح می دهد که: «... پدرشاهی توارثی» و در شکل حاد آن سلطانیسم، اغلب زمانی پدیدار می شود که سلطهء سنتی منجر به ایجاد دیوانسالاری و نیروی نظامی می شود که، هر دو مطلقاً در اختیار یک فرد "ارباب خود" قرار دارند. تنها از آن پس است که با اعضاء گروه اجتماعی بصورت زیردستان تحت تسلط رفتار می شود. تا پیش از آن اگر قدرت حاکم بصورت حقی گروهی پدیدار می شد، اما اکنون جنبه ای شخصی بخود می گیرد و حاکم از طریق این حق با همگان همچون ملک شخصی خود رفتار می کند و می تواند با مالک دانستن خود، همه چیز آنها را بفروشد. این بیان "ماکس وبر" در باره نوع حکمفرمایی آقای کرزی به کلی صدق می کند. همو امروز به مثابه سلطان و مالک افغانستان است. او از مفهوم جمهوریت، پارلمان و رأی مردم درکی ندارد، برای او که اینک وارث پدرشاهی قبیله یی است که البته به شکل مدرن آن قدرت سیاسی به، سلطانیسم تبدیل شده است.

برای روشن شدن گفتار پیش ما مثالی از انتقادات والی بلخ در اثنای انتخابات دوره دوم آقای کرزی می آوریم. والی بلخ از حق مشروع خود استفاده کرده در زمان انتخابات به طرفداری دکتر عبدالله اظهار عقیده نموده بود. از آقای کرزی در یک کنفرانس مطبوعاتی، در باره بر خورد والی بلخ پرسان شد. آقای کرزی گفت: افغانستان فیدرالی نیست، تمام قدرت از مجرای ریاست جمهوری عملی می شود. والی بلخ تا یک زمان معینی مانند والی های دیگر اجرای وظیفه می نماید با ختم دوره آن، فیصله ریاست جمهوری در باره آن نافذ است.

آقای کرزی مانند برخی از تحصیل کردگان افغانستان نا خود آگاه در باره اصطلاحاتی اظهار عقیده می نماید که به آن اصطلاحات از نگاه علمی دسترسی و آگاهی ندارد. سخنان والی بلخ صحبت در مسئله ی فدرالیسم در افغانستان نبوده، بلکه موضعگیری مستقل وی در جریان انتخابات به نفع یکی از کاندیدا ها بوده و این حق مسلم هر فرد افغان است تا از کاندیدای مورد نظر خود حمایت کند و والی بلخ نیز یک فرد است که از اپوزیسیون حمایت کرده است و هیچ رابطه ی با بحث فدرالیسم ندارد.

آقای کرزی و قدرت مرکزی افغانستان باید قبول کند که در هزاره سوم میلادی که جهان بر راههای نوینی گام می نهد، انگیزه های مورد نظر مردمان یک منطقه را با هیچ معیار و متری از قبیل حکومت مرکزی، تمرکز گرایی، وحدت طلبی های تحمیلی و غیره نمی توان اندازه گرفت و خواست شان را نادیده گرفت. جناب کرزی باید به حقوق افراد و اقوام افغانستان احترام گذاشته و مانند یک رهبر سیاسی جهان مدرن با مسایل بر خورد کند. نه مانند یک رهبر قبیله یی!.

پرسشی که اکنون مطرح است، این است که چرا قدرت های مرکزی افغانستان در هر زمان به هر شکلی که استحکام می یابد، بازهم در زیر چتر ساختار قبیلوی در اجتماع عمل می کند؟ آیا این پروسه وابسته به نوع حکمفرمایی رهبران این سر زمین است و یا سنتی است که در درون جامعه نهفته است؟ که البته بررسی در باره پرسش های فوق در این مضمون گنجایش ندارد. و در جای دیگر بایست بالای آن صحبت بنمایم.

کارایی دولت آقای کرزی در دوره نخست با گروه همفکران او که در فساد مالی آغشته بودند به مردم افغانستان ثابت کرد که، این حکومت مشروط بر مشروعیت و مقبولیت مردم نبوده است. هر دولتی که از مقبولیت بیشتری برخوردار باشد چه از نظر تشکیلات دولتی چه از نظر آرای عمومی، چند صدایی در چنین دولت ها حضور پررنگ تری داشته باشد و هم از خرد جمعی بیشتری بهره مند می شوند، هم از مشروعیت بیشتری برخوردار خواهد بود.

حکومت افغانستان در چند سال اخیر دیگر یک حکومت فراگیر نبوده و نیست. در سال های اخیر در برخی از مناطق افغانستان حکومت کابل رسمیت خود را حفظ نتوانست.

3- سیاست های استعماری، حکومت تحمیلی و بحران سیاسی

نظام جمهوری اسلامی که در اوائل دهه نخست هزاره سوم به شکلی از انگیزه های هیولا وار دولتمداران جامعه جهانی در راس آنها ایالات متحده امریکا تحت رهبری بوش دوم به مثابه ی نمونه در جهان معرفی شد. به ساده ترین تعریف، نظامی است که برای برپایی و ایجاد ابتدائی ترین دوران سرمایه داری تجاری استعماری بوجود آمد. تا راههای تسلط سرمایه جهانی را درین گوشه ی از جهان هموار سازد و خصلت آن چپاولگری است و بس.

بی درنگ باید اضافه کنم که سرنگونی حکومت استبداد مذهبی طالبان و القاعده را در افغانستان باید به فال نیک گرفت. برای اینکه سرنگونی طالبان خواست مبرم مردم افغانستان بود. ولی نشست جامعه جهانی به رهبری امریکا با رهبران جهادی و جنگسالاران افغان و انتخاب آقای کرزی در جلسه بن آلمان سیاستی بود که در محور امیال سیاست های استعماری غرب دور می خورد. گروه محافظه کاران دولت بوش دوم که سخت علیه روشنفکران بودند، کوشیدند که حکومت آقای کرزی را با جمعی از دشمنان سوگند خورده مردم افغانستان سر هم کنند. سیاستمداران امریکایی با این سیاست موفق هم بودند. آنها اعضای حکومت آقای کرزی را از عناصری که وابسته به جناح های جنگسالاران، قوم گرایان، قبیله گرایان و سر سپرده گان حزب دموکراتیک خلق و چند روشنفکر خود فروخته بودند، سر هم کردند.

در حالیکه در اثنای برگزاری جلسه "بن آلمان" گروه گنثیری از روشنفکران و تندوستان افغانستان در اروپا جمع شده بودند. آن ها امریکا و جامعه جهانی را به نقش مخرب جنگسالاران محلی، اعضای حزب دموکراتیک خلق متوجه ساختند. روشنفکران افغان در گرد همایی های جلسات بن کوشیدند که سیاستمداران امریکا و جامعه جهانی را متوجه سازند که نمی شود در کشور افغانستان، دولتی را از عناصر ضد ملی و ضد انسانی که مدت سی سال است در این سرزمین خلاف منافع مردم به جنایات و نقض حقوق بشر محکوم اند، سر پا کنند.

جامعه جهانی به رهبری امریکا نخواست که در این فرصت تاریخی برای دگرگون کردن شرایط اجتماعی و اقتصادی افغانستان، از نیرو های اصیل اجتماعی یعنی قشر روشنفکر و تندوستان استفاده کند. جامعه جهانی

نخواست که با شرکت قشر روشنفکر آهنگ منظمی بر اساس مقیاس های کنونی جامعه ویران افغانستان برای پشرفت در کار توسعه و رشد این سرزمین بوجود بیا آورد.

اکنون افغانستان در یک جنگ طولانی گیر کرده است. زیادتیر از 100 هزار عساکر خارجی که 68 هزار از ایالات متحده امریکا است در افغانستان مسقر شده اند. جنبه های مختلف منافع مردم افغانستان، یعنی وجود سر زمین افغانستان در منطقه در حال حاضر در مخاطره است. ما همچنان در یک مرحله بحرانی در منطقه مواجهیم. حکومت آقای کرزی در حال حاضر فقط سعی می کند شرایط را به نوعی تحت کنترل خودش در بیاورد، ولی به نظر می رسد که نمی تواند. متعاسفانه در شرایط کنونی وجود چنین حکومت ضعیفی در حوزه خفقان آمیز جنگ های تحمیلی، برخلاف منافع مردم افغانستان است.

حکومت امپراطوری بوش دوم بعلت وجود عامل سیاست امپریالیستی که تمایلی به نظم سیاسی و اقتصادی افغانستان نداشت، نخواست که به انجام یک تجربه وسیع در سطح قشر روشنفکر افغانستان دست بزند. این روند مشخصه سیاست استعماری به ویژه سیاست امپریالیستی امریکا بعد از جنگ جهانی دوم در کشور های محروم بود ه است. برخی از سیاستمداران امریکا که در تحلیف دوره نخست آقای کرزی حاضر بودند، آنها در دهه هشت قرن بیستم، حکومت نظامی سرکوبگر وابسته را در امریکایی جنوبی روی کار آوردند.

مراسم تحلیف ریاست جمهوری آقای کرزی در سال 1383 خورشیدی



کشور های غربی نمی خواستند حکومتی را در افغانستان پایه گذاری کنند که، به علت فقدان قدرت فرهنگی و اجتماعی جامعه جنگ زده افغانستان، زمینه دموکراسی را نه فقط بخاطر محاسنی که در دموکراسی وجود دارد، ایجاد کنند، بلکه حتا دولتی را هم سر پا نکردند که توان اداره جامعه را می داشت، چنین نیز نشد. درحالیکه هدف حکومت امریکا و همفکران آن در پروسه تشکل قدرت مرکزی افغانستان به آنچنان دستگاهی متوجه بودند که هدف نهانش رسیدن به قدرت عناصری باشد که در اجرای اصول سیاست استعماری و امپریالیستی منابع مالی بین المللی، دست بلندی داشته باشد.

آقای دونالد رامسفیلد وزیر دفاع پیشین امریکا نه تنها نظام کهنه طالبان و بازماندگان بنیادگرایان مذهبی و جهادی ها را خلع سلاح نکرد، برعکس به کوشش همواین عناصر از مواضعی رانده شده، دوباره در جمهوری اسلامی و به دور حکومت آقای کرزی سنگر گرفتند.

حمله نظامی امریکا در افغانستان در اوائل درست طبق سیاست سوداگری سرمایه داری محاسبه شده بود. گروه محافظ کاران امپراطوری بوش دوم، آدم های ساده یی نبودند. بعضی از آن ها سوداگران و سهام داران شرکت های بزرگ اسلحه و نفت بودند.

آن ها حضور دایمی امریکا و انگلیس را در افغانستان بخاطر کشورهای همجوار که به مثابه ی یک حوزه پرتشنج و دستخورده به نفع بازار سودا گری امریکا و انگلیس بوده، خوب بررسی کرده بودند. ولی در تاریخ حوادث سیاسی جهان بارها دیده شده که در محاسبات سیاست گذاران امکان بروز برخی عوامل پوشیده هست که، نا دیده گرفته شده است. عوامل سیاسی و اقتصادی آنی که در جهان و کشورهای همجوار افغانستان رخ داده ، محاسبه سیاست های امپراطوران سوداگران سرمایه داری را سد کرد.

عواملی که باعث شکست سیاسی امریکا و انگلیس در افغانستان شد از این قرار اند.

اول: بحران اقتصادی کنونی

بحران اقتصادی کنونی مشابه به بحران اقتصاد جهانی 1930 است. ولی از نگاه پروسه بیکاری و عاید نالاص ملی بدتر از بحران 1930 است. از پایان جنگ جهانی دوم تا به حال، اقتصاد ایالات متحده هیچ نوع رکودی را تجربه نکرده است. وخیم ترین افت اقتصادی میان سال های 1973 و 1975 بود که تولید ناخالص ملی - میزان کلیه کالا ها و خدماتی که یک کشور تولید می کند - به میزان 4.9 درصد کاهش پیدا کرد. در سال 1930 رکود یا افت

اقتصادی، که در آن تولید ناخالص ملی دچار بیش از 10 درصد تنزل کرده بود. در بحران اقتصادی 1930 نیز مانند امروز بانک ها ورشکست شدند و اعتبارات اقتصاد تجاری و مصرف کنندگان کاهش یافت. در آن زمان نیز مانند امروز افت شدید بازار بورس منجر به از دست رفتن دارایی صاحبان سهام گردید. در سه سال بعد از سال 1929، قیمت سهام تا میزان 89 درصد سقوط کرده بود. با روی کار آمدن پرزیدنت فرانکلین روزولت و شکل گیری سیاست "نیو دیل" طبق این سیاست تازه، دولت با هزینه کردن مقادیر زیادی پول مانند امروز به ایجاد مشاغل جدید و احیای برخی از فعالیت های اقتصادی پرداخت. در حالیکه مشکلات بحران اقتصادی کنونی بیکاری و ورشکستی مالی دولت های سرمایه داری است. پرزیدنت اوباما از دوماه است که در باره ارسال عساکر اضافی به افغانستان فکر می کند. او به مصارف این نیرو که مبلغ 40 میلیارد دالر برآورده شده است، به مشکلات دچار است.

دوم : تحولات در کشور های همجوار افغانستان

محاسبه سیاستمداران بوش دوم در اول در افغانستان درست بود. تا اندازه موفق شده بودند. لکن عدم توجه به دستگاه اداری و حکومت آقای کرزی از یک سوی و از جانب دیگر باز کردن جبهه عراق بزرگترین اشتباه سیاسی آن ها بود.

عوامل دیگری که پلان طرح شده آن را سد کرد، یکی روی کار آمدن ایوان اول "پوتین" در ریاست جمهوری روسیه بود که، همو باعث عدم همپاشی کلی روسیه گردید و حکومت قدرتمند و ناسیونالیستی تیب روسی دو باره در آن سر زمین احیا کرد. و دیگری حمله نظام به عراق و سرنگونی صدام که، باعث رشد توسعه طلبی و یک تازی آخوند سالاران ایران در منطقه گردید.

اینها از عوامل اند که افغانستان اکنون مانند ویتنام گورستان ناکام دوباره امریکا شد. حوزه آسیای میانه و افغانستان که آخرین حوزه دست نخورد ذخایره منابع انرژی و پرچنجال جهان باقی مانده بود که می توانست چند دهه دیگر عمر امپراطوری ورشکسته دالر را ادامه دهد، به اقیانوس عصفانی تبدیل شد.

4 - ادامه حکفرمایی آقای کرزی و ویتنامیزه شدن افغانستان برای امریکا

انتخاب دو باره آقای کرزی در افغانستان بیانی از این واقعیت است که، هنوز در روند سیاست های استعماری و امپریالیستی کشور های غربی در مقابل کشور های محروم تغییر نیامده است. اگرچه تغییرات عمده ی در حوزه های اقتصادی جهان رخ داده است. از آنجمله چین، هندوستان، اندونیزیا، ویتنام، برازیل و غیره کشور ها در مارکیت

های سوداگری به مثابه قدرت های اقتصادی درآمده اند، لکن در سیاست های استعماری جهان غرب به ویژه انگلیستان و امریکا هیچگونه تغییر مثبتی در جهت مدنیت گرایی و صلح خواهی جهانی بجز تقلب، دیده نمی شود.

به نظراین قلم، سیاست های استعماری امریکا و غربی ها در روزگار کنونی برحسب احتیاج خود در افغانستان دولتی بوجود آوردند که اکنون با بسیاری از ارزش های انسانی، دموکراسی و غیره هماهنگی ندارد، بهتر بود که با تجربه های تازه ای با توجه به شرایط ویران افغانستان بعد از یک دوره ناکام زمامداری آقای کرزی، امکاناتی خاصی را بوجود می آوردند که، مانع شرکت آقای کرزی و دار دسته او در انتخابات می شدند.

امپراطوری امریکا بعد از جنگ جهانی دوم از جمله سیاست های امپریالیستی ضد مردمی که در کشور های محروم پیاده کرد، چندین مرتبه به بزرگترین اشتباه مواجه گردیده است. اول در ویتنام و دومی در افغانستان و عراق است. جالب است که امریکا با همه تجاروب که از جنگ ویتنام و حکومت فاسد ویتنام جنوبی داشت در افغانستان با سر پا کردن و رویکار آمدن حکومت آقای کرزی و جنگسالاران محلی به بزرگترین اشتباه تاریخی خود دوباره فرو رفت. جنگ ویتنام طولانی ترین جنگ تاریخ امریکا بوده است، لکن حکومت امریکا از اشتباه خود چیزی نیاموخت.

حمله نظام امریکا در آن زمان به ویتنام به خاطر سیاست امپریالیستی صورت گرفت. برای اینکه ویتنام بعد از یک مبارزات طولانی و با تجربه علیه سیاست استعماری فرانسه، به آزادی رسیده بود و آنطور ساده نبود که امریکا فکر می کرد که، به بهانه ی ادعا دروغ امریکا که، حمله به کشتی نظامی امریکا در خلیج «نانکین» صورت گرفته بود، و این موضوع بهانه ای شد برای امریکا که به ویتنام حمله کند، در حالیکه بعدها مشخص شد اصلاً حمله ای به کشتی آمریکایی صورت نگرفته بود.

جنگ امریکا در افغانستان نیز نظیر همان موضوعی ویتنام آغاز شد. حکومت بوش دوم حمله به افغانستان را سناریوی تروریزم و القاعده نامید. توجیه هر دو جنگ بسیار به هم شبیه است در مورد ویتنام امریکا می خواست امنیت خود را با دموکراتیک کردن کشوری که مرکز تهدید ایدئولوژی کمونیسم محسوب می شد تضمین کند، در افغانستان جنگ با آنچه که اسلام گرایی افراطی نامیده می شود، انجام داد.

امریکا می خواست حوزه های دست نخورده افغانستان و کشور های آسیای میانه که تازه از زیر سیاست استبدادی هفتاد ساله حکومت شوروی سابق به استقلال رسیده بودند، در زیر چتر اقتصادی آینده خود قرار دهد. تا از یک جهت در آینده از منافع اقتصادی نفت و گاز حوزه بهره ی اقتصادی ببرد و از جهت دیگر از نزدیک به فکر تخریب درونی قدرت های اقتصادی نوین جهان چین و هند باشد. و همچنان حضور ارتش او در افغانستان وسیله ی برای مهار کردن آخوند سالاران ایران باشد.

اکنون به نظر می رسد که جنگ امریکا در افغانستان به همان نوعی است که، دوباره در واشنگتن تاریخ تکرار می شود. امروز هم مثل جنگ ویتنام، کنگره امریکا مکانی است که در آن پایان جنگ افغانستان در حالت شکل گرفتن است و طوریکه معلوم می شود امروزه آهنگ آن بسیار سریع تر از دوره ویتنام است .

در روزهای اخیر بعضی نویسندگان مطبوعاتی و تحلیلگران رسانه ای آمریکا، با هشدار به دولت اوپاما درباره وضعیت افغانستان، این جنگ و موقعیت آمریکا در آن را با وضعیت ویتنام مقایسه کرده اند. شبکه " تلوزیون عمومی امریکا" در وب سایت اینترنتی خود، بخش مباحثه درباره جنگ افغانستان و مقایسه با جنگ ویتنام را باز نموده است.

مایک مولن فرمانده ستاد کل نیروهای مسلح آمریکا می گوید: اشتباه نکنید! افغانستان بسیار پیچیده تر از ویتنام است. مولن خطاب به رسانه هایی که جنگ افغانستان را با جنگ ویتنام مقایسه می کنند و مبنای این مقایسه را هم افزایش نیروی پنتاگون در افغانستان مانند آنچه در ویتنام روی داد، می دانند گفت، این دو جنگ از جهات زیادی با یکدیگر تفاوت دارند که تروریسم و راهبرد عدم اشغال آمریکا در افغانستان، از جمله این تفاوت هاست.

مولن با پیچیده تر خواندن وضعیت افغانستان نسبت به ویتنام افزود: من خودم در ویتنام بوده ام و شرایط را خیلی خوب درك می کنم. می دانم اکنون کسانی هستند که چنین قیاسی می کنند، اما باید به بسیاری از دلایل در این باره با احتیاط عمل کرد .

به گفته برخی از منتقدان امریکا، در صورت ادامه این روند در افغانستان، واشنگتن به همان مانع سختی برخورد می کند که طی قرون گذشته، شوروی، انگلیس و مغول ها در افغانستان برخورد کردند. اروپایی ها هم، چون از این موضوع مطلع هستند، خود را وارد این کارزار نمی کنند. منتقدان سیاست های واشنگتن در امور افغانستان به

دولت اوپاما هشدار داده‌اند که، بحران ایجاد شده در مرز پاکستان و افغانستان ممکن است به زودی به آسیای میانه گسترش پیدا کند و منطقه‌ای وسیع را در برگیرد .

نوآم چامسکی شرایط کنونی را با جنگ ویتنام مورد بررسی قرار داده به باور او شرایط کنونی بخاطر رشد دموکراسی در جهان دست و پای امریکا را بسته کرده است. در غیره آن سیاست امریکا در جهان محروم " همان آتش و همان کاسه " است. چامسکی با اتکا اسناد پنتاگون که دنیای تجارت علیه جنگ ویتنام تغییر موضع داد به این باور است که اکنون به عین شرایط قرار گرفته است.

علی رغم اینکه طرح های زیادی در درون دولت وجود داشت تا سربازان و تجهیزات جنگی بیشتری را به ویتنام بفرستند و ما این امر را اکنون میدانیم که (لندن بی جانسون) سی و ششمین رئیس جمهور ایالات متحده اعلام داشت که سرباز بیشتری به ویتنام نمی فرستد. به این دلیل که آنها گمان کردند این جنگ بسیار هزینه بر است. بلا فاصله پس از آن ، تهاجم عمومی که بنام حمله تت (Tet Offensive) مشهور است، آغاز کردند.

حمله تت یک کمپین نظامی سه فازی بود که بین 30 جنوری تا 23 سپتامبر 1968 توسط قوای متحد جبهه ملی برای آزادی ویتنام جنوبی (ویت کونگ ها) و ارتش خلق ویتنام آغاز گردید . هدف عملیات ، که در وسعت و روحیه جنگجویی بی سابقه بود ، این بود که به مراکز فرماندهی نظامی و غیرنظامی در ویتنام جنوبی حمله شود و آتش قیام عمومی را در میان مردم به منظور سرنگونی دولت سایگون شعله ور سازد و بدین طریق با یک ضربت به جنگ خاتمه دهد. اسناد پنتاگون به ما میگویند که دولت بدلیل ترس از گسترش ناراضایتی در شهرها مجبور است، جنگ را پایان دهد.

به باور پامسکی پرابلم کنونی امریکا مقاومت عمومی است که باعث عقب نشینی امریکا در برخی از مناطق شده است. آنها اکنون دیگر نمیتوانند آن کارهایی که قبلا عادت به انجام آن را داشتند ، انجام دهند. برای مثال ایالات متحده بطور روتین کودتاهای نظامی را در آمریکای لاتین براه می انداخت و حمایت میکرد ، اما اکنون آخرین کودتای نظامی تقویت شده توسط آمریکا ، کودتای سال 2002 در ونزوئلا بود که حتی در آن هم مجبور شدند بسرعت عقب نشینی کنند به این دلیل که مقاومت عمومی وجود داشت.

با اتکا به گفتار پیش مردم افغانستان در آینده غریب خواهند دید که حکومت امریکا با حمل و نقل زیاده‌تر نیروی طالبان توسط قوای ناتو به سمت شمال و باز کردن جبهه لوگر به حمایت قوای ناتو برای طالبان، سبب سقوط حکومت آقای کرزی با استحکام مجدد، نظام امارت اسلامی طالبان با مشروعیت و مقبولیت دینی دو باره، در افغانستان برقرار خواهد شد.

با عرض حرمت نوامبر 2009